

کشتار همگانی زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی

کشتار زندانیان سیاسی در دهه 60 به ویژه کشتار همگانی آنان در سال 1367، یکی از دردناکترین جنایاتی است که مانند آن کمتر در جهان امروز رخ داده است. طی دو ماه آخر تابستان سال 67 شمسی، بیش از پنج هزار زندانی سیاسی که دوران محکومیت خود را می‌گذراندند بنا به دستور خمینی، دوباره مورد بازجویی قرار گرفتند و در پرسش و پاسخ‌های چند دقیقه‌ای، بدون این‌که هدف از این بازجویی‌ها برای‌شان روشن شود، محکوم به اعدام شدند و جان باختند.



این زندانیان، فعالین سیاسی‌ای بودند که به خاطر دفاع از مردم محروم جامعه و مخالفت با حاکمیت خفقان و ستم و سرکوب، پس از تحمل درد و شکنجه‌های فراوان در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای جمهوری اسلامی و بدون برخوردار از وکیل مدافع به زندان‌های

دراز مدت محکوم شده و زیر فشار بسیار و در شرایط بسیار نامناسبی دوران محکومیت خود را می‌گذراندند.

رژیم تبهکار جمهوری اسلامی، مرتکب این کشتار همگانی شد تا امکان هرگونه استفاده از تجربه مبارزاتی زندانیان سیاسی را در مبارزه با خود از بین ببرد. گلزار خاوران، گور دسته‌جمعی هزاران زندانی سیاسی، محل گردهم‌آمی مردم و خانواده داغ‌دیده این زندانیان است که امروزه همچون یک سند جنایت بر چهره کریه جمهوری اسلامی خودنمایی می‌کند.

فشردن گلوی مردم برای پیشگیری از بیان این تباهی، سیاست پایه‌ای رژیم است که برای بقای خود، زندانی به وسعت تمام جامعه ساخته و با سرکوب شبانه‌روزی، تلاش می‌کند بندهای استبداد را هرچه محکم‌تر کند و چندی پیش‌تر به زندگی سراسر ستم و آزادی‌کشی خود ادامه دهد.

بزرگداشت یاد و خاطره جان‌باخته‌گان زندانی، ضمن این‌که بیان احساس و درونه عاطفی و نفرت از این جنایت‌هاست؛ به منظور این هشدار به مردم جهان نیز هست که؛ نیروی بالنده مردم قصد دارد که در دنیای آینده سد بزرگی در برابر این گونه جنایات برپا کند.

این کوششی‌ست برای یافتن داروی درد و از میان‌بردن زمینه‌های مادی سیاست سرکوب و کشتار و سلب‌گری؛ تا انسان بتواند آسوده و بزی از ستم و گرسنگی زندگی کند. پاسخ تمام این پلیدی‌ها، تلاش برای بنای یک دنیای بهتر، یک دنیای آزاد از هرگونه ستم است. دنیایی که در آن تمام نیروی خلاقه انسان بتواند در راه آزادی بیان و فراهم کردن زندگی آسوده و بی‌دردسر برای تمام مردم جامعه به کار افتد.

کانون نویسندگان ایران در تبعید، می‌کوشد تا با مبارزات خود و افشای این‌گونه جنایات سهم کوچکی در برپایی دنیای بدون ستم آینده داشته باشد.

کانون نویسندگان ایران در تبعید
سپتامبر 2012

کشتار دهه 60، به ویژه قتل‌عام زندانیان سیاسی سال 1367 و پی‌آمد و تأثیرات اجتماعی آن در ایران بهرام رحمانی



مطلبی که در زیر ملاحظه می‌کنید متن سخنرانی‌ام در شهرهای «ملبورن و سیدنی-استرالیا» است.

حضار محترم، من هم به نوبه خودم به همه شما خوش-آمد می‌گویم. یاد همه کسانی را که در راه آزادی و سوسیالیسم جان باخته‌اند گرامی می‌دارم؛ به بازماندگان این جان باخته‌گان نیز درود می‌فرستم؛ همچنین از «کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا»، که این نشست را برگزار کرده است، نهایت تشکر را دارم. همان‌طور که در جریان هستند برگزارکنندگان این مراسم از مدت‌ها قبل با انتشار آفیش و اطلاعیه‌هایی موضوع سخنرانی مرا اعلام کرده‌اند. یعنی موضوع بحث من در این‌جا، «کشتار دهه 60، به ویژه قتل‌عام زندانیان سیاسی سال 1367 و پی‌آمد و تأثیرات اجتماعی آن در ایران» است.

به این ترتیب، بحث من عمدتاً درباره اهداف و دلایلی-ست که حکومت اسلامی از سرکوب‌ها و ترورها و اعدام‌ها دنبال می‌کرد. به علاوه این که پی‌آمد و تأثیرات این همه سرکوب و خشونت و کشتار در روحیه زندانیان سیاسی، خانواده آن‌ها و کل جامعه ما، به طور بی‌سابقه-ای فجایع بی‌شمار انسانی و اجتماعی آفریده است.

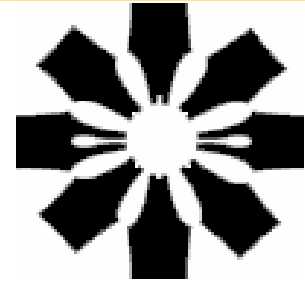
اگر ما کمی دقیق‌تر نحوه قدرت‌گیری حکومت اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار دهیم به سادگی به این نتیجه می‌رسیم که آزادی‌کشی و انسان‌کشی و خشونت در ذات تفکرات بورژوازی، به ویژه گرایش‌های ناسیونالیستی، نژادپرستی، فاشیستی و مذهبی آن ریشه دارد. در واقع هر دوره‌ای از تاریخ بشر، این تفکرات عقب ماندگتر و ارتجاعی‌تر بورژوازی به قدرت رسیده-اند با سرکوب و خشونت، شکنجه و اعدام ماهیت واقعی خود را به جوامع نشان داده‌اند. دست‌کم جامعه ایران در یک صد سال اخیر، یعنی از انقلاب مشروطیت تاکنون، با این گرایش‌ها دست و پنجه نرم کرده و قربانیان بی-شماری داده است.

تا آن‌جا که به گرایش‌های مذهبی مربوط است اعمال خشونت و سرکوب سیستماتیک مخالفین، به

«کسروی گفته بود: ایرانی...»؛ ا. رخساریان ص 7

بی‌داد را

داد! گفتار کوتاه از: حسن حسام ص 8



بانگ آخر هر ماه منتشر می‌شود

سر دبیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

bahram-rahmani@ownit.nu

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.
- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4آ نباشند.
- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

منشور

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

- ۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.
- ۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد یا گروه یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.
- ۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.
- ۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.
- ۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.
- ۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

ویژه زینستیزی و آزادی‌ستیزی ریشه عمیق‌تری در افکار و ایدئولوژی همه مذاهب دارد. تاریخ نشان داده است که در دوره‌هایی که مذاهب به قدرت رسیده‌اند جنگ و کشتار و غارت اموال مردم و تجاوز به اسرا تا خصومت و دشمنی با آزادی، برابری، عدالت و علم و دانش بشری را به جوامع بشری تحمیل کرده‌اند. از محاکمه گالیله توسط کلیسا، تا صدور حکم قتل سلمان رشدی توسط آیت‌الله خمینی، صرفاً به دلیل نوشتن یک رمان، به سادگی دستگاه سانسور و اختناق کلیسا و مساجد را به ما نشان می‌دهد. رویای پان‌اسلامیسم و احیای دستگاه خلافت اسلامی در جنگ ایران و عراق، با شعار «راه قدس از کربلا» می‌گذرد صدها هزار انسان را در ایران و عراق قربانی کرد.

حکومت اسلامی هزار و چهارصد سال پیش محمد، همین امروز الگوی کلیه جریانات و حکومت‌های مذهبی به ویژه در قاره‌های آسیا و آفریقا است. محمد و علی، بی‌رحم‌ترین چهره‌های تاریخ اسلامی هستند که در دوران حکومت‌شان به هیچ‌کس، حتی به کودکان و زنان و سال‌مندان نیز رحم نکردند.

فقط رادیو «بی‌بی‌سی» نبود که خمینی را به کره ماه برد و یا داستان‌هایی که در مورد قدرت فوق‌العاده او در جامعه ساختند و شایع کردند، بلکه جریانات سیاسی مهم آن دوره، یعنی حزب توده، جبهه ملی، مجاهدین انقلاب اسلامی، نهضت آزادی، فدائیان خلق ایران (اکثریت) و... پشت سیاست‌های امام «ضدامپریالیسم» رفتند و هر کس با این هیولای مذهبی مخالفت کرد عامل امپریالیسم نامیدند. پیش از این‌ها نیز روشنفکرانی چون جلال آل‌احمد، علی شریعتی و... زمینه را برای قدرت‌گیری گرایش اسلامی مساعد کرده بودند. پس از انقلاب 57، علاوه بر به کارگیری ارتش، ساواک، پلیس و ژاندارم حکومت پهلوی، بیش از هشتاد گروه مسلح مذهبی اعلام موجودیت کردند و هر کدام در منطقه و محله‌ای از شهرها و روستاها، به تهدید و سرکوب و کشتار و ترور دست زدند. همچنین سران دولت‌های قدرت‌مند غربی انگلستان، فرانسه، آلمان و آمریکا نیز در گوانلوپ گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند حمایت خود را از حکومت شاه قطع کنند و به حمایت از گرایش مذهبی برخیزند تا انقلاب به نفع کارگران و گرایش‌های سوسیالیستی و آزادی‌خواهی تمام نشود؛ و از سوی دیگر، در آن دوره غرب به یک کمربند سبز اسلامی در اطراف شوروی، یعنی بلوک رقیبش نیاز داشت و حامی گروه‌های مذهبی، به ویژه مسلح بود. همه این عوامل داخلی و بین‌المللی، دست به دست هم دادند و حکومت اسلامی را همانند هیولایی به جان مردم ایران انداختند. در واقع اگر حکومت پهلوی نتوانست انقلاب مردم ایران را سرکوب کند این بار حکومت تازه به قدرت رسیده مذهبی، با وحشی‌گری تمام آن را سرکوب کرد و ده‌ها هزار انسان را به خاک و خون کشید. بنابراین، اگر جامعه‌ای به قهقرا می‌رود مقصر اصلی مردم نیستند، بلکه روشنفکران آن جامعه و احزاب و رسانه‌هایشان هستند.

حکومت اسلامی، نخست تعدادی از سران و مقامات حکومت سرنگون‌شده پهلوی را اعدام کرد متأسفانه کسی اعتراض نکرد. در حالی که اگر جامعه ما و احزاب و سازمان‌ها و روشنفکران مطرح آن دوره، به طور جدی با اعدام فرخ‌رو پارسا، هویدا، خسروداد، نصیری و غیره مخالفت می‌کردند شاید ما امروز شاهد این همه قربانی نبودیم.

حکومت اسلامی، در نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب بهمن ماه 57، سرکوب زنان را آغاز کرد. گروه‌های حزب‌اللهی در خیابان‌ها بر لب و صورت زنانی که آرایش کرده بودند تیغ می‌کشیدند و اسید می‌پاشیدند. اولین فرمان ارتجاعی خمینی درباره اجباری کردن حجاب اسلامی بود. حجاب اسلامی، یک پوشش معمولی نیست، اونیرم و سنبل اسارت زن است.

گروه‌های مسلح مذهبی هر کدام با دار و دسته‌های خود، کنترل هر محله‌ای را که به دست می‌گرفتند و با هر کسی که در گذشته اختلاف داشتند و یا فکر می‌کردند مخالف حکومت اسلامی است تهدید و زندانی و شکنجه می‌کردند و می‌کشیدند. به کتاب‌فروشی‌ها و حتی خانه‌های برخی از مردم نیز هجوم می‌آوردند، آتش می‌زدند و تخریب می‌نمودند.

از همان اولین بهار آزادی به فرمان خمینی، ارتش به همراه حزب‌اللهی‌ها، مجاهدین انقلاب اسلامی و سپاه جامگان و غیره به کردستان هجوم آوردند و از زمین و هوا مردم کردستان را که از دستاوردهای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه انقلاب دفاع می‌کردند به بمب و توپ و خمپاره بستند. گروه ملاحسنی، جنگ داخلی کرد و ترک را در نرده طراحی کردند و به مرحله اجرا درآوردند. همین گروه جنی، مردم بی‌گناه و بی‌سلاح روستاهای قارنا، ایندرفاش و روستاهای دیگر کردستان را قتل‌عام کردند.

خمینی در 28 مرداد 1358، حمله سراسری به کردستان را صادر کرد. مراکز مسکونی را بمباران نمودند، روستاها را به آتش کشیدند و به هر مکانی وارد شدند با خاک یکسان کردند. هجرت با حملات همه‌جانبه حکومت اسلامی به کردستان، خمینی به خلخال ماموریت داد که به کردستان رفته و به کشتار مردم این منطقه دست بزند. صدها نفر از انقلابیون و کمونیست‌ها بدون محاکمه و یا در محاکمات چند دقیقه‌ای و بدون اجازه دفاع از خود و یا حضور وکیل مدافع توسط آدم‌کشان تحت امر خلخال، اعدام شدند. آن‌ها، حتی کسانی را اعدام کردند که هیچ کاری علیه حکومت انجام ندادند. اعدام‌های گروهی در پاوه، میوان، اشنویه، نقده، بانه، سقز، فرودگاه سنندج و دیگر شهرها و روستاهای کردستان، در جریان بود. در برابر این تهاجم وحشیانه حکومت اسلامی، توده‌های انقلابی در کردستان با سازمان‌دهی کومه‌له دست به مقاومت مسلحانه زدند و جنبشی را در سراسر کردستان راه انداختند. فقط در طول ۳ ماه جنگ و درگیری نابرابر، تعداد زیادی از مردم بی‌دفاع جان خود را از دست دادند و یا توسط جوخه‌های مرگ خلخال، تیرباران شدند و در گورهای جمعی به خاک سپرده شدند.

حکومت اسلامی، در ۱۲ فروردین ۵۹، به ارتش و تمام نیروهای مسلح دستور داد تا سرکوب و خلع سلاح کامل نیروهای مسلح در کردستان را به مرحله اجرا درآوردند و بلافاصله حمله به شهر سنندج را آغاز کردند. مقاومت جسورانه مردم این شهر در مقابل یورش نیروهای حکومتی، تحسین‌برانگیز و فراموش‌نشدنی است. این جنگ نابرابری تحمیلی حکومت به مردم سنندج، ۲۴ روز طول کشید. نیروهای تا دندان مسلح حکومت، در این مدت، بیش از ۶۰۰۰ گلوله خمپاره و توپ به

کشتار دهه 60...

بهرام رحمانی

به شهر سندانج شلیک نمودند و تعداد بی-شماری از مردم شهر را قتل عام کردند. از آن تاریخ تاکنون، کردستان به یک پادگان نظامی و یک منطقه کاملاً جنگی تبدیل شد و در محاصره اقتصادی حکومت قرار گرفت؛ اما با این وجود، حکومت نتوانست جایگاهی برای خود در کردستان پیدا کند.

طولانی کشیدند که کشتار ترکمن صحرا را راه انداختند. در اسفند سال 1358، بعد از یورش حکومت به گنبد و ترکمن صحرا برای سرکوب مردم ترکمن صحرا و برچیدن شوراها و کانون‌هایی که تشکیل داده بودند، خلخالی که برای راه‌انداختن دادگاه‌های صحرایی چند دقیقه‌ای و جوخه‌های اعدام به گنبد سفر کرده بود، علاوه بر این که جنازه‌های چهار تن از رهبران سیاسی ترکمن (توماج، مختوم، جرجانی، واحدی) را در زیر پلی در گنبد رها کردند؛ به اقرار خلخالی، 94 نفر را نیز اعدام کردند.

در همین دوره، سازمان‌های چپ چون بخشی از فدائیان، پیکار، سرداران، رزمندگان، اتحاد مبارزان، کومله و...، کمابیش با هر ضعف نظری و عملی از دستاوردهای انقلاب دفاع می‌کردند. اما رهبری حزب توده، که بزرگترین و قدیمی‌ترین و با تجربه‌ترین حزب به اصطلاح «چپ» آن زمان بود نه تنها با تمام قدرت از حکومت اسلامی دفاع می‌کرد و مخالفین را عامل امپریالیسم و ایادی آمریکا می‌دانست، بلکه تلاش می‌کرد بخش اکثریت چریک‌های فدایی را نیز به سوی خود و از این طریق، به حمایت از حکومت اسلامی بکشاند که متناسفانه در این راه موفق شد. هنگامی که حکومت اسلامی در کردستان و ترکمن صحرا و غیره کشتار می‌کرد آن‌ها شعار سپاه به سلاح‌های سنگین مسلح شود را سر داده بودند و همواره به سازمان‌ها و افراد مخالف حکومت، اتهامات شنیعی می‌زدند و حتی در لو دادن آن‌ها به عوامل و ارگان‌های مخفی و علنی حکومت نیز فعال بودند.

در بستر چنین تهاجمات وحشیانه‌ای بود که حکومت حملات سیستماتیک خود را برای نابودی سازمان‌ها و احزاب سیاسی مخالف، به ویژه چپ و کمونیست، تشکیل‌های دمکراتیک زنان، کارگران، دانش‌جویان، نویسندگان، هنرمندان و غیره را نیز تشدید کرد و با آغاز جنگ ایران و عراق، یک موقعیت طلایی و یک برگ برنده مهم به دست آورد تا موقعیت خود را با کشتارهای بیش‌تر تثبیت نماید. به همین دلیل خمینی، آغاز این جنگ را یک نعمت الهی نامید. چرا که به بهانه «موقعیت جنگی» می‌توانستند سرکوب‌های خود را شدیدتر و شنیع‌تر سازند.

خمینی، در یکی از سخنرانی‌های معروف خود، که فیلم آن هنوز هم در یوتوب در دسترس است نعره می‌زند که ما باید از همان روزهای نخست تاسیس جمهوری اسلامی، مخالفین را می‌کشیم و نباید به کسی رحم می‌کردیم، رهبران و فعالین احزاب و سازمان‌های مخالفین را دار می‌زدیم. قلم‌ها را می‌شکستیم و دهان‌ها را می‌بستیم. او در این

سخنرانی خود، خطاب به کسانی که می‌گفتند اعدام‌ها زیاد و روزانه است می‌گفت علی و محمد برای چی همیشه شمشیر داشتند؟ برای این‌که مخالفین خود را هر جا یافتند گردنش را بزنند. خمینی، تاکید می‌کرد که علی و محمد در عرض یک روز، 700 یا 800 نفر را گردن زدند و ما هنوز به ابعاد مخالفین خود را نگشته‌ایم.

حمله عراق به ایران، از یکسو سبب شد که گرایش‌های مختلف «ضدامپریالیست»، به منظور «دفاع از میهن» راهی جبهه‌های جنگ ارتجاعی شوند و کاری به جنایات حکومت اسلامی نداشته باشند و از سوی دیگر، حکومت نیز با بهره‌گیری از فضای جنگی، سانسور و اختناق خود را شدیدتر کرد و کشتار مخالفان را بیش از گذشته، در راس سیاست‌هایش قرار داد.



حکومت اسلامی در این دوره، به دانشگاه‌ها هجوم آورد و با سرکوب و کشتار دانش‌جویان، دانشگاه‌ها را به منظور پاک‌سازی از گرایش‌های سوسیالیستی و آزادی‌خواه و سکولار و همچنین با هدف اسلامی کردن دروس، دانشگاه‌ها را بست. دانشگاه، در دوره حکومت پهلوی و پس از واقعه 16 آذر سال 1332 که در آن روز گارد شاهنشاهی به دانشگاه یورش برد و سه تن از دانش‌جویان را به قتل رساند به روز دانش‌جو معروف گردید، دانشگاه‌ها به سنگر محکم آزادی‌خواهی و گرایش چپ علیه حکومت پهلوی تبدیل شدند. حتی پس از انقلاب 57، آمارهای رسمی نشان داد که گرایش چپ در دانشگاه‌ها دست بالا را دارد. از این‌رو، حاکمان جدید به دلیل وحشت از دانشگاه‌ها، این مراکز علم و دانش و آگاهی را به زور سرنیزه به مدت دو سال تعطیل کردند.

واقعه 30 خرداد، توجیه دیگر حکومت اسلامی، برای تعیین تکلیف با همه جریان‌های سیاسی و نهادهای دمکراتیک مردمی بود. در این دوره، حکومت اسلامی، دسته‌دسته مخالفین را تهدید و ترور و زندان و شکنجه و اعدام می‌کرد. بنابراین، حکومت اسلامی در آن فضای جنگی، تنها از سال 60 تا 62 هزاران نفر از مخالفین را مخفی و علنی کشتار نمود. تجاوز به زندانیان به ویژه دختران باکره‌ای که حکم اعدام داشتند شب قبل از اعدام، به عقد پاسداری درمی‌آوردند و به این اسیران خود تا صبح تجاوز می‌کردند و صبح زود آن‌ها را به دست جوخه‌های مرگ می‌سپردند. با این توجیه اسلامی که اگر دختر باکره اعدام شود به بهشت می‌رود!

جنگ خونین ایران و عراق، یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ است که هشت سال طول کشید. عملاً عامل اصلی طولانی شدن این جنگ نیز حکومت اسلامی و رهبری آن بود. چرا که عراق پس از این که در خرمشهر شکست خورد و عقب‌نشینی کرد رسماً خواهان آتش‌بس شد. با این درخواست حکومت عراق، سازمان ملل و سران بسیاری از کشورهای منطقه تلاش‌های گسترده‌ای را برای پایان دادن به این جنگ خونین آغاز کردند. حتی برخی حکومت‌های

عربی، رسماً اعلام کردند که حاضرند به ایران خسارت جنگی بپردازند. اما حکومت اسلامی و در راس آن خمینی، با شعار «راه قس از کربلا می‌گذرد»، با هدف برپایی پان‌اسلامیسم و تثبیت خود در داخل کشور و در سطح منطقه، تمام پیشنهادات قطع جنگ را رد کردند.

هنگامی که سران این حکومت، عملاً در جنگ به بن‌بست رسیدند و شکست خود را حتمی دیدند پیشنهاد سازمان ملل مبنی بر آتش‌بس را پذیرفتند و خمینی رسماً اعلام کرد که با پذیرفتن قطعنامه 598 سازمان ملل، جام زهر را سر کشیده است. چرا که حکومت اسلامی، عملاً بخش عظیمی از منابع اقتصادی و طبیعی کشور را به ادامه جنگ اختصاص داده بود اکنون بدون این‌که کمترین پیروزی نصیبش شود اجباراً با آتش‌بس موافقت کرده بود. در اثر این جنگ خانمانسوز، بسیاری از شهرها، به ویژه جنوب کشور ویران شده بودند. فقر و بی‌کاری و بی‌خانمانی در کشور به اوج خود رسیده بود. حالا که جنگ تمام شده و سربازان و نیروهای میلیونی از جبهه‌ها برگشتند بسیاری از آن‌ها به خیل عظیم بی‌کاران پیوستند. در چنین شرایطی، حکومت اسلامی، بیش از دو راه در پیش روی خود نداشت: یا

باید به خواست‌ها و مطالبات اقتصادی و اجتماعی جامعه که در طول هشت سال روی هم انباشته شده بودند؛ گردن می‌گذاشت و دست‌کم بخشی از آن‌ها را می‌پذیرفت. در چنین روندی، حتی با باز شدن ذره‌ای از فضای باز سیاسی، خواست‌ها و اعتراضات مردمی بالا می‌گرفت و احتمال داشت توازن قوای موجود به نفع مردم بر هم زده شود.

راه دوم هم این بود که حکومت به هیچ خواسته مردمی تن در ندهد و با وحشی‌گری بیش‌تری خواست‌ها و مطالبات بر حق و عادلانه مردم را سرکوب کند؛ سانسور و اختناق و سرکوب را حتی نسبت به دوران جنگ نیز شدیدتر سازد تا بقای حکومت خود را امکان‌پذیر نماید. نهایتاً حکومت اسلامی، این راه دوم را برگزید. به خصوص تئورسین‌های حکومت اسلامی، این احتمال را می‌دادند که به زودی در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس و محلات اعتصاب و اعتراض‌هایی شکل خواهد گرفت. بر سرکوب آن برای حکومت سخت خواهد شد. بر این اساس، حکومت اسلامی، برای این‌که زهر چشم بزرگی از جامعه بگیرد نه تنها ملاقات زندانیان سیاسی را قطع کرد، بلکه حتی آن بخش از زندانیانی هم که آزاد شده بودند را نیز دوباره دستگیر کرد تا این که طرح قتل‌عام زندانیان سیاسی را در بهار و تابستان سال 1357، به مرحله اجرا درآورد.

این‌که حکومت اسلامی ادعا می‌کند حمله مجاهدین از خاک عراق به ایران، عامل قتل‌عام زندانیان سیاسی است دروغ بزرگی‌ست که حکومت اسلامی به دهان جامعه انداخته تا این نسل‌کشی خود در افکار عمومی را توجیه‌پذیر کند. هیچ عقل سلیمی، چنین توجیهات مشمززکننده را نمی‌پذیرد.

به این ترتیب، دهه نخست به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، دهه خونین و کابوس بزرگی برای اکثریت مردم ایران، و دوره طلایی برای کلیت حکومت اسلامی بود. حکومت در این دوره، هم درون خودش را تصفیه کرد و هم مخالفین را به هولناک‌ترین شکلی سرکوب و کشتار نمود. بنابراین، حکومت اسلامی برای تثبیت موقعیت خود، به این کشتارها نیاز داشت.

کشتار دهه 60... بهرام رحمانی

در بخش دوم بحثام، همان‌طور که در آفیش مراسم نیز آمده است می‌خواهم «به پی‌آمد و تأثیرات اجتماعی آن در ایران» بپردازم. عموماً هدف حکومت اسلامی، از اعمال شکنجه به زندانیان سیاسی و قتل‌عام آن‌ها، به طور کلی سرکوب مبارزات جاری در جامعه و مرعوب کردن جامعه و زمین‌گیر کردن خانواده‌های زندانیان سیاسی است.

در حقیقت حکومتی که احساس خطر کند و موقعیت خود را متزلزل ببیند به کشتار زندانیان سیاسی که اسیرش هستند و عملاً نمی‌تواند از خودشان دفاع کند دست می‌زند تا هم فعالین و کادرهای سیاسی جامعه را نابود کند و هم در خانواده‌های آنان و کل جامعه، آن‌چنان رعب و وحشت ایجاد کند که هیچ‌کس جرات مخالفت با حکومت را به خود راه ندهد.

یکی دیگر از اهداف حکومت اسلامی از شکنجه زندانی سیاسی، غیر از این که فرد را تخلیه اطلاعاتی کنند این است که او را طوری بشکنند که دیگر جرات و یا توان مبارزه در جامعه را نداشته باشند. بر این اساس، بخش اعظم زندانیانی که از قتل‌عام‌های حکومت اسلامی، جان به در برده‌اند و اکنون در داخل و یا خارج کشور زندگی می‌کنند، هنوز هم پس از گذشت سال‌ها و دهه‌ها از آزاد شدنشان، باز هم از دردهای جسمی و به ویژه ناراحتی‌های روحی و کابوس‌های وحشتناک رها نشده‌اند. چه بسا این ناراحتی‌های جسمی و روحی برخی از آن‌ها، تا آخر عمرشان نیز باقی خواهد ماند.

حکومت اسلامی، حتی آن بخش از زندانیانی را که در مقابل شکنجه‌های وحشیانه روحی و جسمی شکنجه‌گران طاقت نیاورده و روحیه‌شان را باخند و از گذشته خود اظهار ندامت نمودند را نیز راحت نگذاشت. از آن‌ها خواستند که با حکومت همکاری کنند. خبرچینی از زندانیان و لو دادن کسانی که می‌شناختند و هنوز دستگیر نشده بودند بخشی از خواست‌های شکنجه‌گران از زندانیانی بود که روحیه آن‌ها را در زیر شکنجه‌های وحشیانه، شکسته بودند. نمونه‌های فراوانی وجود دارد که تعدادی از این دست زندانیان را وادار کردند حتی به کارهایی که دست زده‌اند در مقابل دوربین‌های تلویزیون اقرار کنند و اظهار ندامت نمایند. برخی از زندانیان «تواب»، دچار مسایلی چون عذاب وجدان نیز می‌شدند اما از ترس شکنجه و مرگ تن به هرگونه همکاری می‌داند؛ حتی برخی از آن‌ها، تا تیر خلاص زدن به اعدامیان نیز پیش رفتند و سرانجام خودشان به شکنجه‌گرانی قهار و یا به نوعی مردگان متحرک تبدیل شدند. اما کم نبودند زندانیانی که با شکنجه‌گران در زیر شکنجه‌های جان‌کاه، همکاری کرده بودند، اعدام گردیدند.

جوخه‌های مرگ حکومت اسلامی، علاوه بر کشتار زندانیان سیاسی در زندان‌ها، فعالین سیاسی و فرهنگی را در خارج زندان‌ها در داخل و خارج کشور نیز تعقیب می‌کردند و می‌ریزاند و یا در جا ترور می‌کردند. نویسندگان سرشناسی چون پوینده، سعیدی

سیرجانی، مختاری، میرعلایی، زالزاده، تفضلی، مجید شریف و غیره را در خیابان‌های تهران و شهرهای دیگر ربودند و جنازه مثله شده آن‌ها را در حاشیه شهرها رها کردند. پروانه فروهر و داریوش فروهر، این فعالین سیاسی مسن را در خانه‌شان زیر ضربات متعدد چاقو به وحشیانه‌ترین شکلی کشتند. شاپور بختیار، غلام کشاورز، فریدون فرخزاد، صدیق کمانگر، رجوی، قاسملو و همراهانش، حمید بهمنی، شرفکندی و همراهانش و صداها فعال سیاسی را در اروپا و عراق و پاکستان و ترکیه و غیره ترور کردند.

شاید نیازی به شناخت تک‌تک عامرین و عاملین این کشتارها نباشد. چرا که یک مساله بسیار روشن و واضح است و آن‌هم این است که در کشتارهای دهه شصت، همه جناح‌های حکومت اسلامی به سردماری شخص خمینی دست داشتند. بنابراین، کلیت سران و عامرین این حکومت، با همه جناح‌هایش در این آدم‌کشی‌ها سهیم هستند. پس باید کلیه سران و دست‌اندرکاران این حکومت جانی به محاکمه مردمی کشیده شوند. در عین حال، شناخت عامرین و عاملین مستقیم این کشتارها، این اهمیت را دارد که آن‌ها، روزی باید سیاست‌ها و تصمیمات پشت پرده این جنایات خود را به افکار عمومی توضیح دهند که قربانیان خود را چگونه کشتند؟ در کجاها دفن نمودند؟ ... بی‌شک، این اقدام نباید با هدف انتقام‌گیری صورت گیرد؛ بلکه باید هدف اصلی این باشد که حق طبیعی جامعه، به ویژه مادران، پدران، فرزندان، خواهران و برادران جان‌باخته‌گان است که از عمق و ابعاد سیاست‌ها و اهداف این کشتارها آگاه شوند. و از سوی دیگر، جامعه این جنایان را بشناسد تا آن‌ها در آینده نتوانند با رنگ عوض کردن، دوباره جامعه را به سوی فاجعه و نیستی بکشانند.

به این ترتیب، فجایع انسانی دهه شصت، به ویژه سال 1367، نه فراموش شدنی است و نه بخشیدنی و نه انتقام‌گیری در آینده، بلکه هدف اصلی روشن شدن ابعاد این جنایت و وقایع پشت پرده آن و شناسایی عاملین اصلی آن در یک دادگاه علنی، عادلانه و بی‌طرف است.

یک مساله مهم دیگر، مستقیماً مربوط به خانواده‌های زندانیان سیاسی و جان‌باخته‌گان و جان بدربرندگان است. همه خانواده‌های زندانیان سیاسی، به نوع دیگری از حکومت اسلامی شکنجه دیده‌اند، سختی کشیده‌اند و رنج برده‌اند. برخی خانواده‌ها، حتی در چله زمستان و گرمای داغ تابستان از دور دست‌ترین شهرستان‌های کشور به تهران می‌آمدند و ساعت‌ها در مقابل زندان اوین و غیره انتظار می‌کشیدند و توهین می‌شنیدند تا بلکه عزیزان خود را ملاقات کنند. بسیاری مواقع، آن‌ها نه تنها موفق نمی‌شدند، بلکه مورد ضرب و شتم هم قرار می‌گرفتند.

هم‌اکنون بسیاری از خانواده‌هایی که نزدیکیان‌شان اعدام شده‌اند و یا به خارج کشور آمده‌اند و عموماً خانواده‌های فعالین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در داخل کشور، به عناوین مختلف از سوی ارگان‌های امنیتی حکومت تهدید می‌شوند. حکومت که دستش به مخالفین خود در خارج کشور نمی‌رسد برای این‌که آن‌ها را وادار به سکوت نماید خانواده‌های آن‌ها را در داخل کشور، تحت فشار می‌دهد. حکومت از این تهدیدها، دو هدف عمده را تعقیب می‌کند: نخست این که مستقیماً خود خانواده‌های فعالین سیاسی را تحت فشار قرار دهد تا جرات اعتراض و مبارزه به خود راه ندهند و دوم این که فکر می‌کند با

تحت فشار قرار دادن خانواده‌های فعالین سیاسی در داخل کشور، آن‌ها را در خارج کشور به سکوت وادار نماید و از عرصه مبارزه دور کند. در حقیقت حکومت سعی می‌کند خانواده‌های فعالین سیاسی، جان‌باخته‌گان و جان بدربرندگان را زمین‌گیر کند به طوری که آن‌ها در جامعه ایزوله شوند.

اما خانواده‌های داغ‌دیده و رنج‌دیده، همواره جواب حکومت را با سربلندی و افتخار و مبارزه داده‌اند. توصیه بسیاری از خانواده‌هایی که در حاکمیت و دیکتاتوری جمهوری اسلامی زندگی می‌کنند به فرزندان خود در خارج کشور که فعال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هستند این است که هم‌چنان به پیکار بر حق خود ادامه دهند. چون که آن‌ها، با پوست و گوشت خود و در سال‌های طولانی زندگی در زیر اختناق، این تجربه گران‌بها را کسب کرده‌اند که که تغییر این وضعیت جهانی و رهایی از جهل و جنایت حکومت اسلامی، تنها از راه مبارزه پیگیر و مداوم بر علیه کلیت حکومت سرمایه‌داری اسلامی می‌گذارد! تنها با سرنگونی آن، جامعه می‌تواند در فضایی امن‌تر و آزادتر حکومت دل‌خواه خود را انتخاب کند. بنابراین، هنگامی دردها و زخم‌های مادران و پدران و فرزندان جان‌باخته‌گان، کمی بهبود خواهد یافت که کلیت حکومت اسلامی با قدرت مردمی سرنگون شود.

مساله دیگری که می‌خواهم در اینجا به آن اشاره کنم محاکمه نمادین حکومت اسلامی در دادگاه لاهه است که از پنج سال پیش آغاز شده است.

همان‌طور که در جریان هستی مرحله نخست دادگاه رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی در دهه 60 به مدت پنج روز، از ۱۸ ژوئن تا ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲، در مرکز حقوق بشر سازمان عفو بین‌الملل در لندن برگزار شد. در این مرحله از دادگاه، قضات تحقیق عضو کمیسیون حقیقت‌یاب، بیش از هشتاد تن از اعضای خانواده‌های جان‌باخته‌گان دهه شصت و جان بدربرندگان از اعدام‌های دسته‌جمعی و کشتار زندانیان سیاسی در این دهه راه، به دادگاه فراخواندند و از آنان تحقیق به عمل آوردند. شاهدان، از چهل شهر و استان ایران و از میان همه گرایشات سیاسی انتخاب شده بودند که حکومت اسلامی، عزیزان‌شان را در دهه شصت اعدام و یا زندانی و شکنجه کرده است.

در سال ۱۹۶۷، برای اولین بار «برتراند راسل»، فیلسوف معروف انگلیسی با همکاری «ژان پل سارتر»، فیلسوف معروف فرانسوی، در کشورهای سوئد و دانمارک دادگاهی را علیه جنایت‌های جنگی دولت آمریکا در ویتنام برگزار کردند و دولت آمریکا را طی آن به جنایت علیه بشریت محکوم نمودند. این دادگاه ائتلافی بود از نیروهای سوسیالیستی، روشنفکران برجسته و سرشناس، نیروهای مترقی و آزادی‌خواه که برای اعتراض و محکوم کردن جنایات جنگی امپریالیسم آمریکا، دور هم جمع شده بودند. محکومیت از طریق دادگاه بین‌المللی جنبه سمبولیک داشت و از لحاظ حقوقی قابل اجرا نبود، در حالی که از لحاظ تأثیر بر افکار عمومی بسیار مهم و قابل توجه بود.

کشتار دهه 60...

بهرام رحمانی

اما دادگاه راسل، با دادگاه تریبونال علیه حکومت اسلامی، یک تفاوت اساسی دارد. در دادگاه راسل، روشنفکران سوسیالیست و آزادی‌خواه بودند که جنایت‌کاران را به طور سمبولیک محاکمه کردند. اما در تریبونال ایران، مستقیماً شاهدان عینی جان‌باخته‌گان و جان‌پرندگان از قتل‌عام‌های حکومت اسلامی مشاهدات و تجارب زنده و دردناک خود را در اختیار دادگاه قرار دادند.

مرحله دوم این دادگاه، قرار است در روزهای 25 و 26 و 27 و 28 ماه اکتبر سال جاری در لاهه برگزار شود.

تریبونال مردمی علیه حکومت اسلامی ایران، یک دادگاه مردمی و مستقلی است که به هیچ حزب و سازمان و دولتی وابسته نیست و به خصوص هیچ کمک دولتی نیز غیر از کمک‌های مردمی نمی‌پذیرد. در همین‌جا، از شما تقاضا می‌کنم در صورت امکان شما نیز به این تریبونال کمک کنید.

همان‌طور که گفته شد تأثیر عمده تریبونال بر افکار عمومی است. اما در عین حال، یک بخش از کل مبارزه در خارج کشور علیه حکومت اسلامی نیز محسوب می‌شود. گرایش‌های مختلفی در درون آن فعالیت دارند که داوطلبانه فعالیت می‌کنند. تریبونال، نه یک سازمان و حزب با برنامه، بلکه شبکه‌ای از فعالین سیاسی و زندانیان سیاسی سابق و خانواده‌های جان‌باخته‌گان تشکیل شده که هدفشان جز محاکمه سمبولیک حکومت اسلامی و تقویت سرنگونی کلیت آن با قدرت مردمی، چیز دیگری نیست.

تریبونال، این اهمیت را نیز دارد که سران حکومت در سفرهای خارجی خود، هموار نگران می‌شوند که دستگیر و محاکمه شوند. اما همان‌طور که گفتیم هدف اصلی تریبونال، افشای جنایت‌های بی‌شمار حکومت اسلامی در زندان‌ها و جمع‌آوری اسناد و مدارک از طریق شاهدان عینی و داغ نگه داشتن این جنایت‌ها در نزد افکار عمومی و نهادهای بین‌المللی است. بنابراین، دفاع از تریبونال و تقویت آن، بخشی از مبارزه مردمی در راستای سرنگونی کلیت حکومت اسلامی است. من در طول پنج سالگی که تریبونال فعالیت دارد در هیچ جلسه رسمی با فعالین آن نداشته‌ام اما بدون قید و شرط از آن حمایت می‌کنم. مسلماً این تریبونال نیز همانند دیگر عرصه‌های مبارزاتی‌مان، خالی از اشکال و ایراد نیست. از این‌رو، می‌توان با هدف سازندگی و تقویت آن در فضایی صمیمانه و بی‌غرض و بدون مارک‌زدن‌های بی‌سند و ثبوت انتقاد کرد. انتقاد صمیمانه سازنده و حق و آزادی بیان همگان است.

طبیعی است که این تریبونال مورد حمایت جدی و همه‌نیروهای چپ و کمونیست و آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جو قرار گیرد. نیروهایی که خواهان سرنگونی کلیت حکومت اسلامی با نیروی کارگران، زنان، دانشجویان، جوانان، روشنفکران، هنرمندان و همه محرومان جامعه بدون دخالت دولت‌های امپریالیستی هستند.

امروز شکنجه و اعدام در حکومت اسلامی ایران به اوج خود رسیده است. از این‌رو، لغو اعدام و آزادی همه زندانیان سیاسی یکی از مطالبات مهم و اصلی و فوری همه جنبش‌های اجتماعی و نیروهای آزادی‌خواه ایرانی در داخل و خارج کشور است. حکومت اسلامی، شاید تنها حکومتی در جهان است که هزاردان نفری اعدام شدگان سیاسی دهه 60، اسامی جوانان زیر 18 سال نیز دیده می‌شود.

هم‌اکنون زندان‌های ایران انباشته از زندانیان سیاسی و غیرسیاسی است. رقم اعدام در سال اخیر بیش از سه برابر شده و به طور متوسط روزانه یک تن در ایران اعدام می‌شود. به علاوه این که ده‌ها زندانی نیز در زندان‌ها مخفیانه اعدام می‌گردند و جامعه از آن‌ها بی‌خبر است. خبر این نوع اعدام‌ها، گاهی اوقات به بیرون از زندان‌ها می‌رسد.



اعدام، با مجازات مرگ، قتل عمد توسط حکومت‌هایی است که در آن‌ها، قانون اعدام وجود دارد. بر خلاف ادعاهای طرفداران مجازات اعدام،

بزهکاری و فساد در جامعه را از بین نمی‌برد. اعدام فقط در کشتن قربانی باقی نمی‌ماند، بلکه اطرافیان و نزدیکان او را نیز دچار درد و رنج می‌کند و چه بسا به سوی فساد و بزهکاری نیز کشیده شوند. به علاوه اعدام فقط شامل بزهکاران نیست، بلکه برای همه کسانی است که در راه برقراری آزادی و برابری و عدالت مبارزه می‌کنند. به علاوه این‌که مجازات اعدام، حس انتقام‌جویی را در جامعه دامن می‌زند و آن را بازتولید می‌کند.

هر حکومتی که انسان‌ها را به هر دلیلی اعدام می‌کند مرتکب قتل عمد می‌شود و جنایت‌کار است. از این‌رو، طبیعی است که هر فرد انسان‌دوست و آزادی‌خواه، با تمام قدرت خواهان لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی زندانیان و مجازات اعدام باشد و بر آزادی همه زندانیان سیاسی و حتی غیرسیاسی تأکید نماید. اساساً چه جنایتی بالاتر و شدیدتر از این است که مجرم را در انظار عمومی به دار بکشند، سنگسار کنند و شلاق بزنند. صدمات و عواقب اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی این نمایش‌های جنایت‌کارانه و وحشیانه حکومت اسلامی طی سی و چهار سال گذشته در جامعه ایران، بی‌سابقه بوده است.

اساس مبارزه با جرایم مختلف، نه شکنجه و شلاق و اعدام، بلکه در گرو از میان بردن عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جرم‌زا در جامعه است. در جامعه‌ای که سانسور و اختناق حکومتی بی‌داد می‌کند؛ بی‌کاری، تورم، فقر، خشونت، تبعیض و... غیرقابل تحمل شده است، چگونه می‌توان تنها با بالا بردن میزان مجازات شکنجه، شلاق‌زدن، قطع انگشتان دست

و اعدام از وقوع جرم و جنایت جلوگیری کرد؟ در جامعه‌ای که همه سران و مقامات و مسئولینش زورگو، متجاوز، آدمکش، دزد و رشومخوار و مافیایی هستند و اموال عمومی جامعه را غارت می‌کنند، چگونه می‌توانند مدعی برقراری امنیت و رفاه و عدالت در جامعه باشند؟ آن هم در شرایطی که خود کلیت حکومت اسلامی، سرمنشاء کلیه فسادها و جنایت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران است.

اهداف و سیاست‌ها و ایدئولوژی غیرانسانی و ارتجاعی حکومت اسلامی، به خصوص تجارب دردناک دهه شصت به ما می‌آموزد، بیش از پیش و بدون قید و شرط به رعایت حقوق سیاسی و اجتماعی همه شهروندان و لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام تأکید کنیم.

مسئله مهم دیگری که می‌خواهم در این‌جا به آن بپردازم در رابطه با تشدید تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی علیه ایران تا احتمال حمله نظامی به کشورمان است که همچون ابرهای سیاهی در بالای سر جامعه‌مان به پرواز درآمده‌اند.

محاصره اقتصادی، بیش از آن که حکومت را تحت فشار قرار دهد به بی‌کاری و گرانی بیش‌تر در جامعه ایران منجر شده و تحمل این وضعیت برای اکثریت مردم ایران، به ویژه کارگران و محرومان غیرقابل تحمل شده است. از این‌رو، ما باید با هرگونه محاصره اقتصادی ایران و هر کشور دیگری و همچنین حمله نظامی به شدت مخالفت کنیم.

الترناتیو ما این است که حکومت اسلامی، در بایکوت سیاسی قرار گیرد. یعنی سفارت‌خانه‌های آن بسته شوند و به دفاتری تبدیل گردند تا به کارهای ویزا و مراجعه‌کنندگان عادی جوابگو باشند؛ نمایندگان حکومت اسلامی، از جوامع بین‌المللی از جمله سازمان بین‌المللی کار اخراج شوند؛ کلیه حساب‌های بانکی سران و عوامل حکومت اسلامی مسدود گردد؛ به ایران جنگ افزار و ابزارهای شکنجه و جاسوسی فروخته نشود؛ سران و مقامات حکومت اسلامی را به دلیل جنایت علیه بشریت که فقط در بهار و تابستان 24 سال پیش چندین هزار زندانی سیاسی را در زندان‌های خود با محاکمات دو سه دقیقه‌ای و بدون حضور وکیل مدافع و بدون این‌که به زندانی اجازه دفاع دهند، قتل‌عام کردند به هر کشوری پا گذاشتند دستگیر شوند و به دادگاه لاهه و دادگاه‌های رسیدگی به نسل‌کشی و غیره تحویل داده شوند. بایکوت سیاسی، هیچ ضرری به جامعه ایران نمی‌رساند در حالی که مستقیماً حکومت را تحت فشار قرار می‌دهد.

به این ترتیب، روشن است که نیروهای چپ و انسان‌دوست، با محاصره اقتصادی و هرگونه حمله نظامی به ایران مخالفت کنند. چرا که بر خلاف ادعاهای سخن‌گویان و سران دولت‌هایی که نیروهای نظامی‌شان و همچنین ناتو در کشورهای افغانستان و عراق و لیبی دخالت کرده‌اند به هیچ‌وجه به این کشورها، آزادی و برابری و دموکراسی و امنیت به ارمغان نیاورده‌اند؛ بلکه بر عکس، آن‌چه که هست ویرانی و تروریسم دولتی و تروریسم گروه‌های مذهبی و ناسیونالیستی است. به علاوه نیروهای راست این کشورها که با حمایت دول غربی روی کار آمده‌اند عمدتاً گروه‌های مذهبی، ناسیونالیست و راست هستند که بدون حمایت خارجی حتی یک روز هم نمی‌توانند بر سر کار باشند.

کشتار دهه 60...

بهرام رحمانی

اجازه بدهید بحث خود را با تاکید بر این مساله جمع‌بندی کنم. حقیقتاً هنوز ما از واقعیت‌های پشت پرده و ابعاد قتل‌عام زندانیان سیاسی سال 67 خبر نداریم. تنها گوشه‌هایی از این جنایت‌های بزرگ تاریخی از سوی برخی از جان‌بردرنگان بیان شده است؛ هنوز نمی‌دانیم که خواران‌های شهرهای سراسر ایران در کجاها قرار دارند؟ آیا تعداد قتل‌عام شدگان سال 67، چهار هزار نفر، ده هزار نفر، بیست هزار نفر و یا تعداد بیش‌تری است؟! هنوز نمی‌دانیم که در زندان‌های حکومت اسلامی، بر زندانیان سیاسی و غیرسیاسی چه می‌گذرد؟ و... اصولاً سانسور و اختناق سی و چهار ساله حکومت اسلامی، به جامعه ما اجازه نداده است که به ابعاد و عمق جنایت‌های بی‌شمار آن در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و انسانی پی ببرد.

شکی نیست که سرکوب و زندان و شکنجه هر چند که در ساکت کردن جامعه بسیار موثرند و نقش اساسی ایفا می‌کنند اما یک وجه دیگر سکوت مردم در مقابل این همه وحشی‌گری حکومت اسلامی، ناشی از عدم آفاق و چشم‌انداز روشن برای ساختن آینده است. مردم با امید به آینده روشن، از بی‌تفاوتی و از خودبیگانگی سیاسی و اجتماعی خارج می‌شوند و به طور فعالانه در مسایل روز سیاسی و اجتماعی دخالت می‌کنند.

مسئله، تا روزی که جنبش‌های اجتماعی و در پیشاپیش همه جنبش‌های کارگری با استراتژی طبقاتی خود در جامعه توده کارگران را متحد و متشکل نکند و به طیفه خودگذاشته تبدیل نگردد بحث از انقلاب و آینده بهتر چندان جایی ندارد. هر چند که احتمال دارد حکومت اسلامی به دلیل کشمکش با بحران‌های درونی خود و با دخالت نیروهای خارجی تغییر کند اما چیزی عاید مردم آزادی‌خواه، برابری‌طلب و عدالت‌جو نخواهد شد. یعنی وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، انسانی و جنگ‌افروزی که متأسفانه امروز در افغانستان و عراق و لیبی شاهد هستیم، در جامعه خود نیز شاهد خواهیم شد. در این کشورها، به معنای واقعی جای دیکتاتورهای قدیم با دیکتاتورهای جدید عوض شده و باز هم مردم این کشورها جز درد و رنج و سرکوب و استثمار چیز دیگری عایدشان نشده است. سناریوهای این کشورها، هم اکنون در تحولات سوریه نیز در جریان است. طبیعتاً همه این وقایع تلخ و فاجعه‌بار منطقه، باید مردم آزاده ایران را آن‌چنان هوشیار و آگاه کند که به هیچ نیروی داخلی و خارجی اجازه ندهند جامعه‌شان را همانند کشورهای همسایه و منطقه، در دام نیروهای خشن‌طلب، جنگ‌طلب، غوغاسالار، ستمگر، فرصت‌طلب و قدرت‌طلب گرفتار سازند. بنابراین، اگر می‌خواهیم جامعه ما نیز به همان سناریوهای امپریالیستی و مجریان ایرانی سیاست‌های آن‌ها گرفتار نشود باید هم و غم خود را در داخل و خارج کشور در جهت سازمان‌دهی و تقویت جنبش‌های اجتماعی و در پیشاپیش همه جنبش‌های کارگری از موضع طبقاتی و ضدسرمایه‌داری قرار دهیم. تنها از این طریق می‌توانیم به آن جامعه‌ای برسیم که در آن، احترام به حرمت و موجودیت انسان و آزادی‌هایش، به حدی نهاده شده که هیچ‌کس و هیچ حکومتی جرات دست‌نقض آن‌ها را نداشته باشد.

یاد همه جان‌باخته‌گان راه آزادی و سوسیالیسم، به ویژه سال 67 گرامی باد!

از این‌که حوصله کردید و به سخنان من گوش دادید، سپاسگزارم و در بخش سوال و جواب‌ها بیش‌تر با همدیگر تبادل‌نظر خواهیم کرد.

بخشی‌هایی از گزارش «کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا»؛ از مراسم یادمان کشتار زندانیان سیاسی و به ویژه قتل‌عام 1367 توسط رژیم جمهوری اسلامی در ایران

«امسال طبق روال سال‌های گذشته مراسم 24 مین یادمان قتل‌عام زندانیان سیاسی در سیدنی استرالیا، با حضور چهره شناخته شده جنبش سیاسی ایران آقای بهرام رحمانی فعال سیاسی، عضو کانون نویسندگان در تبعید برگزار خواهد شد. سخنرانی آقای رحمانی، تحت عنوان «کشتار دهه 1360 و به ویژه قتل‌عام زندانیان سیاسی سال 1367 و پیامد و تأثیرات اجتماعی آن در ایران» خواهد بود. برنامه مراسم شامل: سخنرانی آقای رحمانی، شعر، موسیقی زنده، یک ویدئو کلیپ در رابطه با ایران تریبونال و پرسش و پاسخ با آقای رحمانی است. این بخشی از اطلاعاتی بود که کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران-استرالیا چند هفته قبل در سطح گسترده انتشار داده بود.



مراسم سپس با اجرای قطعه‌ای ادبی و حماسی توسط رفیق سعید که بسیار مورد استقبال قرار گرفت ادامه یافت. رفیق سعید، در قسمتی از برنامه‌اش گفت «حماسه آفرینان ما در دهه 1360 در این برهه خوزین تاریخ زمان ما به خاطر تحقق آرزوهای مردم زجر کشیده، با عبور از توفان‌ها و بیرون آمدن از کوره آزمایش‌های بس دشوار سرزندانه مغفیل چهل و تاریکی ایستادن و مرگ را پاپرا کشند».

سالن با پوسترها و پلاکاردهایی که توسط کمیته کارگری تهیه شده بود و نیز تویپرهای زبیر آراسته بود تا بتواند در خور شایسته‌ای برای این مراسم باشد. گزاهای لاله سرخ در جلوی سن و شمع‌ها به یاد آن‌هایی که کسب جان‌شان را از دست دادند تا روشنی بر زندگی اسبسی بناید روشن شده بود. پوستر و پلاکاردهای سالن‌های گذشته و نیز پوستر مراسم‌های سراسر جهان در قسمت‌های مختلف سالن، همبستگی همه ایرانیان در سراسر جهان در برپایی این مراسم و اعتراض به رژیم آنتی‌کش اسلامی را به نمایش می‌گذاشت.

بعد از اجرای رفیق سعید، نوبت به اجرای موفق «سرود شور» با صدای گرم فریوخ و با همراهی بی‌نوی آقای هورا امحودی بود. ترانه سرود شور به یاد هم‌راهان شهید خلق توکمن سروده شده است. سپس وصیتنامه رفیق عزت طایبان به همراه اسلاید صوتی از عکس‌های او پخش شد. پس از آن قطعه‌ای دربره این شهید و شعر کج باستان با صدای همسرش، مجید تقی‌سی بخش گردید. آنگاه فیلمی از افسران‌های بازماندگان خانواده شهید در دادگاه ایران تریبونال به مدت 15 دقیقه پخش شد که همه را متاثر کرد.

سپس ختم غفری به معرفی آقای بهرام رحمانی سخنران مهمان پرداخت. بعد از آن آقای رحمانی، سخنرانی خود را با عنوان «قتل‌عام زندانیان سیاسی دهه 1360 و به ویژه قتل‌عام 1367 و تأثیرات و پیامدهای اجتماعی آن در ایران» شروع کرد. آقای رحمانی، با نگاهی تاریخی در شکل‌گیری رژیم جمهوری اسلامی و جنبش‌های اجتماعی و نیز وضع حکومت در سال‌های اولیه به قدرت رسیدن و نیز شروع سرکوب‌های سیاسی تا مقطع سال 1367 به تحلیل دلائل اجتماعی-سیاسی و طبقاتی آن پرداخت و با اشاره به سازمان‌یافتگی این قتل‌عام در مقطع پایان جنگ ایران و انتخاب یکی از دو راه در آن مقطع و برابری رژیم اسلامی، یکی جواب به خواسته‌های تاریخی مردم در اوضاع بعد از جنگ و تجزیه رژیم اسلامی از آزاد کردن زندانیان سیاسی در تاریخ جدید ایران و امکان رشد و گسترش جنبش‌های اجتماعی و راه دیگر قتل‌عام و در هم شکستن هرگونه اعتراض همراه با بزرگترین ذرها به روی بزرگ‌های جهانی، پرداخت و نشان داد که رژیم به طور تقویتی به این کشتار دست نیازیده است.

سخنرانی گرم آقای رحمانی و دلائل تحلیل ایشان مورد توجه شرکت‌کنندگان قرار گرفت بود. در پایان سخنرانی و آواز شکر آقای رحمانی، پایان قسمت اول و نیم ساعت استراحت را که همراه با چای و شیرینی از حضار پذیرایی شد، اعلام کرد. این فرصت بود که برخی از حضار بتوانند شخصاً با آقای رحمانی صحبت کنند. قسمت دوم با اجرای شعر عقاب‌تله از شاملو و موزیک همراهِ ادامه یافت. دو هنرمند جوان ختم و آقا، با همراهی بی‌نوی هورا با سرودن «سراسر دستمستون» و «مرا بوس» هم‌زمانی کرده که با استقبال حضارین روپرو شد.

وصیتنامه رفیق یوسف لاریاری، به همراه اسلاید صوتی از عکس‌های او قرائت شد و در ادامه، کاوه، جوانی که در زندان اوین به دنیا آمده است و هر دو والدین او به مدت هفت سال در زندان بودند، سخنرانی در رابطه با تأثیر زندان بر فرزندان زندانیان نمود که توجه هوصلان را در پی داشت و حضار با دست‌زدن ایشان را تشویق نمود و همبستگی‌شان را ابراز داشتند. شعر ای شاعری که نمی‌خواست نامش برده شود، توسط مجری خوانده شد و قطعه‌نامه کمیته همبستگی با کارگران ایران-استرالیا توسط یکی از رفقای حاضر قرائت گردید...

در حاشیه مراسم اصلی یادمان شهیدای دهه 1360، یک جلسه دیگر در هفته پیش از آن در شهر ملبورن انجام گرفت که برای این منظور آقای بهرام رحمانی به آنجا رفت. تا پیش از برگزاری مراسم نیز، در محل رادیو صدای تو با گردانندگان این رادیو گفتگو داشت. سخنران بعداً در محل کتابخانه ایرانیان، چنین چند از کتاب‌های خود را به این کتابخانه اهدا کرد. کتاب‌های بهرام رحمانی در محل مراسم نیز برای فروش در روی میز کمیته قرار داده است که با استقبال شرکت‌کنندگان مواجه بود. بعد از مراسم نیز آقای رحمانی در محل دفتر اصلی حزب کمونیست استرالیا، برای اعضای این حزب سخنرانی‌ای با مضمون «ایران امروز» داشت که صحبت‌های وی توسط یکی از رفقا ترجمه می‌شد. یک روز پیش از ترک سیدنی سخنرانان هم‌راه با یکی از دوست‌داران کمیته که خود عضو اتحادیه کارگران ساختمانی است به محل این تحلیله رفت که با استقبال مسئولین این اتحادیه قرار گرفت...

سپس بهرام رحمانی، به اتفاق رفیق هم‌راه به محل کار کارگران رفت که به طور اتفاقی در یک محل نزدیک به 500 کارگر دست به اعتصاب نموده زده بودند. این مسئله باعث کسب تجربه جدیدی برای آقای رحمانی بود که در روز پایانی مسافرت ایشان اتفاق افتاد.

اطلاعیه
آغاز سال محرومیت تحصیلی

چرا امسال سال محرومیت کودکان از آموزش است؟

چرا توده‌های تهی‌دست مردم قادر نیستند فرزندان دلبندشان را به مدرسه بفرستند تا آن‌ها بتوانند حداقل آموزش لازم را برای سیر کردن شکم‌شان در آینده به دست آورند؟

امسال، همه چیز حکایت از محرومیت بسیار بیش‌تر کودکان نسبت به سال‌های پیش دارد؛ کودکان خانواده‌های تهی‌دست جامعه ما، نه تنها از گرسنگی بیش‌تر در اثر گران‌ی سرسام‌آور کنونی رنج می‌برند؛ نه تنها از بهداشت و پوشش نامناسب‌تر برخوردارند، نه تنها از سرپرستی‌های لازم که باید تعادل جسم و جان‌شان را برقرار کند بیش از پیش محرومند؛ بلکه در اندازه‌های میلیونی دچار محرومیت از آموزش ابتدائی نیز شده‌اند.

در سایه سیاست‌های نابکارانه جمهوری اسلامی، در سایه ایجاد تشنج جهانی بر سر مساله اتمی و به خاطر چپاول هرچه بیش‌تر منابع حیاتی مردم ایران کودکان بیش از همه آسیب می‌بینند. امسال حدود سه تا چهار میلیون کودک نسبت به سال گذشته کمتر برای ورود به مدرسه ناچوبیسی کرده‌اند.

کودکان مردم تهی‌دست جامعه ما، ناچارند بخشی از بار آسیب سیاست‌های ستم‌گرانه رژیم را بر دوش بکشند. آنان ناچارند حتی از آموزش خواندن و نوشتن نیز محروم شوند و بخشی به کودکان کار بپیوندند تا مادر و پدرشان بتوانند شکم خانواده را سیر کنند.

در کنار این‌ها، مصیبت‌های دیگری نیز سهم کودکان است؛

کودکان افغان که مادر و پدرشان کارت اقامت نگرفته‌اند و یا در خطر اخراج از ایران و یا تحت تعقیب قانونی به خاطر اقامت غیرمجاز هستند نیز در کنار کودکان مردم تهی‌دست ایران از آموزش محرومند.

افزون بر این، سیستم آموزشی حاکم، فشار دیگری بر کودکان وارد می‌آورد و آن‌ها را از آموزش به زبانی که با آن سخن می‌گویند محروم می‌کند و اجباراً باید به زبان رسمی بیاموزند؛ این آموزش اجباری به زبانی ناآشنا در سنین ابتدائی تحصیل، بار گرانی بر ذهنیت کودکان اقلیت‌های ملی غیرفارس زبان است و آنان را در ابعاد بزرگی از آموزش بی‌زار می‌کند.

و سر آخر، واداشتن کودکان به آموزش گفترهای مسلط دینی و انباشتن ذهن آن‌ها از روایت‌های خاص از زندگی و جهان و پدیدار هستی نیز، حکایتی یک سوپه و فشار غیرانسانی بر کودکان است که آینده ذهنیت کنش‌گر آنان را در خطر قرار می‌دهد.

کانون نویسندگان ایران در تبعید، این ستم و سلطه تبه‌کارانه جمهوری اسلامی را افشاء و محکوم می‌کند و از مردم می‌خواهد در برابر این سیاست و مناسبات غیرانسانی به اعتراض برخیزند.

کانون نویسندگان ایران در تبعید
آغاز سال تحصیلی 1391-2

بی‌داد را

داد!

گفتار کوتاه از: حسن حسام

در شب یادمان کشتار زندانیان دهه شصت در استکهلم

همین حضرات مجاهدین انقلاب اسلامی که امروزه اصلاح طلب شده‌اند و همپالکی‌های جفت و تاق ایشان، دسته‌های سرکوب راه انداختند. و به نام حکومت عدل علی، طرفداران حکومت کارگری رادر همه جا سرکوب کردند، سپاه پاسداران را تشکیل دادند و همدست کسانی همچون سروش و مخملباف و گنجی سازگارا و دیگر مرتجعین امروز مدعی!، انقلاب فرهنگی راه انداختند و به دستور آقا، قلم‌ها را شکستند. در کانون نویسندگان را بستند، ترکن صحرار را به خاک و خون کشانیدند و در کردستان، حمام خون راه انداختند. باری؛ تازه آمدگان؛ تمام دهه شصت را از خون مردمان آزادی‌خواه و عدالت‌جوی سراسر ایران و به ویژه جوانان آنان رنگین کردند و اکنون به همت زندانیان رسته از بند این نظام، همگان می‌دانند که در تابستان شصت، موج کشتار چنان بالا گرفت که به گمان در نمی‌آمد! آنان جلوی چشمان حیرت‌زده مردم، جوانان ایشان را در خیابان‌ها بدون محاکمه به رگبار بستند، زندان‌های شاهی را آباد و زندان‌های تازه احداث کردند، شکنجه را تعزیر نام نهادند، زخمی‌ها را تمام کش کردند و سرانجام در تابستان شصت و هفت، با کشتار هزاران اسیر زندانی، زندان‌ها را خلوت کردند!

اکنون هم، چنان که همه شاهدیم در هم-چنان بر همان پاشنه می‌چرخد و کارگران، زنان، جوانان، ملیت‌های ساکن ایران، روشن فکران، روزنامه نگاران، نویسندگان و دگراندیشان ...، به خاک و خون کشیده می‌شوند.

من نمی‌خواهم این‌جا وقایع سال پنجاه و هفت به بعد را مرور کنم. می‌خواهم بگویم رژیم جمهوری اسلامی ایران، در تمامیتش از همان فردای انقلاب؛ از همان روزی که برگرده انقلابی متناقض سوار شد، دگراندیشان را یا ترور کرد مثل محمدی مدیر کتاب فروشی روبروی دانشگاه؛ یا علنا آنان را به زندان انداخت، شکنجه کرد و به اشکال مختلف به قتل رسانید. از سنگسار تا آویزان کردن به وسیله جرثقیل در ملاءعام، از حلق‌آویز کردن تا تیرباران جگر گوشه-های مردمان در زندان‌ها، چیزی کم

نیارود و در سرکوب جنبش مدنی و آزادی-خواهی و عدالت‌جویی حد و مرزی نشناخت.

خانم‌ها و آقایان گرامی!

آیا وجود هزاران صفحه گزارش از زندان-های سراسر ایران و صدها ساعت از شهادت جان بدربرندگان از کشتارگاه‌های رژیم اسلامی ایران و حضور مادران داغدار عدالت‌جویی که با تاسف یکی-یکی زیر نقاب مرگ خاموش می‌شوند، وجود همسرانی که غبار پیروی بر گیسوان و ریش‌هایشان نشسته است، وجود فرزندان قتل-عام شدگان که با تاریخ وقوع جنایت فاصله دارند، خواهران و برادران و سایر وابسته گان و شاهدان جنایات بی‌شمار رژیم سرمایه‌داری اسلامی؛ کافی نیست تا دادگاهی هرچند نمادین برای ثبت این جنایات و محکومیت رژیم شکنجه و کشتار تشکیل شود؟ امری که بسیاری از ماها در این سی ساله برای تحقق آن تلاش کرده‌ایم. اما متأسفانه موفق نشده‌ایم. حالا که امروزه به همت بسیاری از یارانمان این ضرورت مادیت پیدا کرده و دارد به صورت نمادین هم که شده به پیش می‌رود، شایسته است با اتهام‌زنی‌های بدون دلیل محکوم شود؟

باید از منتقدینی که بی‌لیل و مدرک علیه این اقدام غیرمسئولانه تبلیغ می‌کنند؛ پرسید جرم این نهاد چیست جز پیش‌برد این هدف شریف؟ چرا باید در تخطئه تلاش عده‌ای داغدار و شکنجه شده برای موفقیت دادگاهی علیه حکومت بی‌داد، ناخواسته هم‌سو با عمال رژیم کشتارگری شد که حیاتش سراسر از نسل‌کشی و جنایت است؟

امروزه با درد بسیار عده‌ای بی‌خرد از خانواده چپ‌ها زیر عنوان خطر جنگ و مقابله با تحریم‌های امپریالیستی که به جای خود از اهمیت بنیادینی بر خوردار است، با غوغاسالاری غیرمسئولانه برگزاری «ایران تریبونال» را بدون دلیل، محملی برای حمله نظامی امپریالیستی به ایران می‌دانند! ادعایی که مرغ پخته هم خنده‌اش می‌گیرد! آن‌ها اقدامی را تخطئه می‌کنند که خانواده-های قربانیان همین رژیم آدم‌خوار آن را با همت بلند و پشت‌کار و خون‌دل به راه انداخته و هزینه‌هایش را از امکانات ناچیز خود تامین کرده‌اند!

حیرت این‌جاست! با این‌که گردانندگان ایران تریبونال نحوه شکل‌گیری، ترکیب نیرو، بیلان کار و ارقام هزینه و محل تامین آن را ریزبه‌ریز اعلام کرده‌اند، باز هم این جماعت بی‌مسئولیت از رو نمی‌روند و با پریدن از این شاخه به آن شاخه، شبانه‌روز به اتهام‌زنی و پرت و پلاگویی مشغولند! در حالی که اگر صادق هستند و ریگی به کفش ندارند و نگران «سلامت» این نهاد، روند کار آن، و گردانندگانش هستند؛ پس از مشاهده این همه سند در اثبات زلالی ایران تریبونال؛ اگر همکاری نمی‌کنند، سمپاشی هم نکنند. در چنین مواردی اخلاق

کمونستی ایجاب می‌کند که منتقدین و اتهام-زندگان به خطای خود اعتراف، و از خودشان انتقاد کنند و یا لاقلاً دم فرو بندند. اما از کسانی که خودخواهی ایشان قوی‌تر از باورهای شریفشان است، داشتن چنین انتظاری سادگی است!

با این همه باکی نیست. این طبیعت رودخانه است که موانع را کناری بزند، راه بگشاید و مسیرش را هموار کند، تا به راه خود ادامه دهد. بی‌داد، داد می‌طلبد و چنین باد!

«کسروی گفته بود:

ایرانی...»



۱. رخساریان

کسروی گفته بود: «ایرانی دولتی به آخوند بدهکار است.» دیده بود او به دور و برش ملتی را که خود گنه‌کار است به مثل، هر فقیر بخت برگشته، پیش آخوند، ناله زار است می‌سنوالتد به مستراح چگونه رود یا جماع و نماز را چهار بار است در الاغی که ماچ‌هاش تیز است در سیوری اگر چه رفتار است کسروی داد می‌زد این احمق! دشمن عقل و دانش و کار است داد از اندیشه بدآموزان که هزاران هزار و بسیار است سید، شیخنا و املا هر یکی روبهی دخل‌کار است سرزمینی چنین پر از گل و مل به بلایی عجب گرفتار است عقل و منطق در این میان گم و گور آدمیت که هیچ، بیمار است رگ احساس و مغز ایرانی پر ز آفیون دین و دادار است کسروی داد می‌زد احمق‌ها! از شمایی چنین خدا زار است پای دین آوریده‌اند به میان سر آزادگان سر دار است.

یک دهان بود و یک جهان فریاد کشته شد در ره عدالت و داد.

پاییز ۲۰۱۰

خوئی و خشونت بی‌مهاری رژیم سرمایه‌داری مذهبی و جلادان آن است) را ترسیم کنند.

هرچند جهان هنوز از جنایاتی که در بسیاری از شهرها و شهرستان‌های سراسر ایران گذشته، بی‌خبر است اما در همین سطح از اطلاعاتی که بر ما ملاحظه شده، کافی است تا ثابت شود از همان فردای به قدرت رسیدن روح‌اله خمینی، جنایاتی هولناک و سازمان‌یافته و آگاهانه دولتی در سراسر ایران رخ داده است که در جریان آن هزاران انسان از پیر و جوان در کام مرگ و جنون فرو شده‌اند!

در این میان، گرایشاتی هستند که تنها سنگ خودشان را بر سینه می‌زنند و تاریخ شکنجه و کشتار در حکومت اسلامی در دید آنان از نقطه‌ای آغاز می‌شود که خود آنان هدف قرار گرفته بوده‌اند! از نگاه اینان، رژیم اسلامی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه گویا قبل از آن؛ رژیمی ضدامپریالیست، و سپاه پاسداران‌اش حامی انقلاب بوده و خود آنان خط‌امامی! و یا قبل از آن‌که نیروی مسلط در حکومت، اپوزیسیون قانونی و طرفداران جفت و تاق سبزه‌های حضرت عباسی را قلع و قمع کند، ایران لایذ غرق در نور امام خمینی بوده است و آزادی و عدالت اسلامی برقرار!



پاران عزیزم!

همان‌طور که همه واقفید، البته که از همان فردای پیروزی قیام، عدل اسلامی برقرار بوده و روایت ساده آن چنین است: روح‌اله خمینی، آن سید اسیر کش جلاد پس از آن که خرس از پل گذشت و چون ضدانقلابی‌ها را بر کرده انقلاب نشست، فتوای قتل دگراندیشان را داد و از همان فردای حاکمیت سپاه و خون‌بارش؛ کشتار عوامل رژیم سابق بدون محاکمه آغاز گردید و ما چپ‌ها نایخردانه در برابر این تجاوز آشکار اگر با کشتارگران هم‌صدا نشده باشیم، سکوت تأیید آمیز کردیم تا نوبت ما و دیگر دگراندیشان رسید کمونیست‌کشی و بهائی‌کشی راه افتاد! و برای نیمی از جامعه یعنی زنان، حکم یا روسری یا توسری صادر شد!

ادامه ص 7

نو آمده‌گان شریعت‌پناه یا به قتل رسیدند، یا دوباره به زندان افتادند و به شکنجه‌گاه‌ها برده شدند و به قتل رسیدند، و یا در تبعید به کار مبارزه با رژیم درگیر شدند که در جنایت و بی‌داد و قتل و سرکوب و شکنجه و کشتار، روی جنایت‌کاران سلف خود را سفید کرده است!

زندانیان رسته از بند حکومت اسلامی، به ویژه زنان قهرمان ما اما موفق گردیده‌اند یادنامه‌هایشان را از زندان‌های آیت‌الله‌ها در هزاران صفحه کتاب و مقاله و صداها ساعت گفتگو، ثبت و ضبط و منتشر کنند. تا نه تنها بی‌انتهای بودن سببیت شریعت-مداران سرمایه‌دار را بر ملا سازند؛ که عرصه بی‌انتهای مقاومت را هم در برابر بی‌داد دژخیمان حکومت سرمایه‌داری مذهبی نمایش دهند.

در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران، سراغ نداریم که رابطه زندانی و زندانبان، رابطه شکنج‌مکران و شکنج‌شدگان، ظرفیت بالای آمران و عاملان در اعمال شکنجه و نفرت بی‌کران آنان؛ نفرتی که از باورهای ایدئولوژیک دینی و پیوند ارگاتیک آن با منافع اقتصادی و حکومتی و قدرت‌مداری در مقابله با دگراندیشان جوشیده است، این چنین مکتوب و مستند در اختیار ما و آیندگان و تاریخ قرار گرفته باشد. با همت این عزیزان است که سیمای فاشیستی نظام جمهوری اسلامی ایران به روشنی تمام در اسنادی کتبی و شفاهی ترسیم شده است.

در این آثار، جغرافیای زندان، موقعیت شکنج‌مکر و شرایط اعمال شکنجه و کشتار، دلایل مذهبی و سیاسی و اجتماعی و روانی آن، سببیت حاکمان و عمال و جلادان حکومتی، سطح شکنجه، اشکال آن، شرایط حیرت‌آور آن، گستردگی آن و ابتکارات فوق‌تصوری چون خلق «تابوت حاج داوود»، گزین اشکال و ابزار متنوع برای اعدام؛ از حذف فیزیکی تا متلاشی کردن روح و روان مخالفان و منتقدان و حتی دگراندیشان غیرسیاسی و ده‌ها و صدها زاویه دیگر به صورت اسنادی روشن و غیرقابل انکار منعکس شده است.

نویسندگان و روایان جان بدربرده، در فضایی چنین سپاه و اعمال قساوتی چنین بی‌مرز و انتها؛ توانسته‌اند شکست‌ناپذیری و مقاومت‌های شگرف و رشک‌آوری که بیانگر حماسه شکوه و عظمت انسان آرمان-خواه و عاشق است را ثبت کنند، در عین حال این عزیزان کوشیده‌اند ضعف‌ها و شکست‌های تلخ و خردکننده را هم در صف قربانیان جهل و جنایت، بازتاب‌دهند و پدیده تواب و تواب‌سازی که بیش از ضعف به زانو درآمدگان، بیانگر بی‌رحمی، درنده

بی‌داد را

داد!

گفتار کوتاه از: حسن حسام

در شب یادمان کشتار زندانیان دهه شصت در استکهلم

این گفتار کوتاه و شعرخوانی را به یاد ماندگار رفیق عبدالله لیجانی تقدیم می‌کنم. عبدالله لیجانی، هوادار فدائیان اقلیت و معلم دانشگاه گیلان بود و در تابستان سال شصت، در جریان حمله عمال حکومت اسلامی ایران به دانشگاه گیلان به رهبری هادی غفاری، جانی معروف به چماقدار که امروزه داعیه اصلاح‌طلبی دارد؛ بازداشت شد و در تابستان خونین سال شصت و هفت، دلیرانه به نظام شکنجه نه گفت و همچون بسیاری از یاران پر صلابت خود به قتل رسید.



پاران گرامی!

متأسفانه زندانیان زندان پسر رضاخان میرپنج، درباره زندان‌ها و جنایات بی‌شمار ساواک، کار چندانی نکرده‌اند. زیرا از فردای آزادی‌شان، مساله انقلاب در دستور بود و به درستی می‌بایست پس انرژی‌ها در آن مسیر صرف می‌شد. پس از جلوس ضدانقلاب در حکومت هم، با وجود قدرت دوگانه، و مقاومت مردم برای حفظ و تعمیق دستاوردهای انقلابی که شکست خورده بود؛ فرصتی نماند تا جهنم زندان‌های شاهانه به تفصیل ثبت شود تا امروزه ثابتی جلاد با وقاحت تمام داستان باقی نکند و به انکار شقاوت‌های آدم‌خواران حکومت اعلیحضرت بنشیند!

پس از آن دوره کوتاه هم که روشن است! دوباره زندان‌ها پر شد و جوخه‌های اعدام در سراسر ایران برقرار گردید و اکثر زندانیان سیاسی دوره شاه که در کنار مردم خود در صحنه مبارزه ماندند، توسط